

ابعاد فلسفی فطری بودن زبان

● رسول بهمانی - محمود رضا مرادیان

عقلانی خوشایندی می‌دانند و از اینرو، بصراحت، هرگونه امکان ملازمات گسترده‌تر با چنین اقدامی را مردود می‌شمارند. بعنوان مثال سوسور (سوسور، ۱۹۶۶) بر این باور است که زبان یک نظام خود کفاست. وی نظام زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که در هر لحظه قابل مطالعه و پژوهش است.

بنابراین، زبان از این دیدگاه، باید بطور مستقل از سایر علوم همچون روانشناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، عصب‌شناسی و فیزیک مورد پژوهش و کنکاش قرار گیرد. در سه دهه گذشته، در نتیجه درک رابطه بین ساختار زبان و ساختار ذهن (چامسکی، ۱۹۷۲ و ۱۹۸۲)، گستره و اعتبار زیان‌شناسی مستقل بیش از پیش افزایش یافته است. چامسکی این موضوع را ارائه نمود که تمام افراد بشر دارای استعداد ذاتی و کاملاً ساختمند در یادگیری زبان هستند؛ بدین ترتیب دستور زبانی که زیان‌شناس اقدام به توصیف آن می‌نماید، بمعنای واقعی کلمه، پیشاپیش در ذهن هر گویشور بومی وجود دارد (نیومایر، ۱۹۹۶).

چامسکی در تحلیل زبانی خود الگویی (دبیر مقدم، ۱۳۷۷: ۵۵) ارائه می‌دهد و در آن جایگاه قواعد سازهای فطری موجود در آن را مشخص می‌نماید، هر چند در این الگو بعدها تغییراتی صورت می‌گیرد. این الگو مشتمل بر یک مجموعه قواعد سازهای^۱ است که ابتدا منجر به تولید ژرف ساخت^۲ می‌گردد. ژرف ساخت پس از اعمال قواعد گشتاری^۳ به صورت روساخت^۴ در می‌آید. در نهایت، روساخت پس از اعمال قواعد واجی^۵، باز نمود آوایی^۶

چکیده

مقاله حاضر مطالعه‌ای است پیرامون ابعاد فلسفی فطری بودن زبان که در این رابطه اشاراتی به آراء چامسکی، دوسوسور، دکارت، کانت، راسل، افلاطون و ارسطو می‌شود. نویسندگان مقاله توجه خاصی به فهم روابط دو سویه میان ساختار زبان و ساختار ذهن یا روابط دو سویه میان نحو و منطق دارند و بر این باورند که این دو از همدیگر جدایی ناپذیرند.

کلید واژه:

زیان‌شناسی؛ منطق؛
چامسکی؛ نحو؛
نظریه فطری زبان

زیان‌شناسی مستقل به بررسی اصوات یا واجها، تکواژها، ترتیب اجزاء کلام در جمله (نحو) و معنای جمله می‌پردازد. دامنه پژوهشهای زیان‌شناسی مستقل «هم شامل توصیف دگرگونی در تلفظ و گزاره‌های توصیفی (دستور زبان) و قاعده مندیهای ساختاری در زبان‌های خاص می‌شود، هم مساعی بلندپروازانه برای مشخص نمودن محدودیت‌های جهانی را در بر می‌گیرد که در چارچوب این محدودیت‌ها، زبانها از نظر ساختاری با هم تفاوت دارند» (نیومایر، ۱۳۷۸، ۱۱-۱۲).

اگر چه تمام زیان‌شناسان مستقل، مشترکا بر این عقیده‌اند که بدون در نظر گرفتن جامعه یا اعتقادات گویشوران یک زبان، نیز بررسی آن زبان می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد لکن برخی از زیان‌شناسان، توصیف ماهیت بفرنج و پیچیده ساخت دستوری را فی‌نفسه هدف

- | | |
|--------------------------|---------------------------|
| 1- constituent rules | 2-deep structure |
| 3-transformational rules | 4-surface structure |
| 5-phonological rules | 6-phonetic representation |

زبانی به این نتیجه می‌رسند که معنای جمله در ژرف ساخت آن نهفته است و برای اثبات مدعا جملات امری را ذکر می‌کنند و چنین استدلال می‌کنند که هر چند فاعل جمله امری در روساخت ظاهر نمی‌شود اما گویشوران معنی آن را درک می‌کنند. چامسکی این بحث را در نظریه معیار^{۱۱} بتفصیل بیان می‌کند. زبانشناس با اندکی تأمل بیشتر درمی‌یابد که پاره‌ای از معنی جمله از روساخت آن استخراج می‌گردد. بعنوان مثال، در تبدیل برخی جملات معلوم به مجهول - که در آنها صفات کمیت همچون دو، تعدادی، تعداد کمی، عده‌ای، برخی وجود دارد - معنای جمله بواسطه مجهول شدن تغییر می‌کند. جملات (۱) و (۲) دارای ژرف ساخت مشترک هستند اگرچه اولی جمله معلوم و دومی جمله مجهول می‌باشد:

۱. علی نامه را نوشت.

۲. نامه نوشته شد.

۳. هر شخصی در این اتاق به دو زبان

صحبت می‌کند.

۴. دو زبان توسط اشخاص در این اتاق

صحبت می‌شود.

اما در جملات (۳) و (۴) ژرف ساخت دو جمله یکی نیست چرا که عمل مجهول کردن جمله باعث تغییر در معنای جمله گردیده است و همین مبنایی برای زبانشناس محسوب می‌شود تا چنین استنباط نماید که معنای جمله هم در ژرف ساخت و هم در روساخت نهفته است (نظریه معیار گسترده^{۱۲}). نظریه جدیدتری که چامسکی در مورد منشأ معنای جمله بیان می‌کند نظریه معیار گسترده اصلاح شده^{۱۳} است که معنای جمله را بطور کلی در روساخت می‌داند چرا که گشتارها رد^{۱۴} خود را در روساخت بر جای می‌گذارند و همین کلیدی برای کشف معنای جمله خواهد بود (دبیر مقدم، ۱۳۷۸)

بخش نخست این نوشتار اشاره مختصری بر روند نوین پژوهشهای زبانی بود که به بررسی ماهیت ذهن می‌پرداخت. این نگرش، آنچنان که بیان شد، تحت عنوان زبانشناسی مستقل ارائه گردید که ذهن بشر را قاعده‌مند می‌داند. همچنین، بنا برین نگرش، زبان دارای ویژگی

* تفکر و تکلم دو حقیقت

متمایز نیستند، بلکه دو حالت

از یک حقیقت واحد می‌باشند.

حرکت و فعالیت ذهن بشر آنگاه

که بصورت پنهان و در باطن و

بمنظور کشف مجهول انجام

می‌گیرد، از آن به تفکر یا نطق

باطن یاد می‌کنند. اما، زمانی که

فعالیت ذهن بصورت ظاهر و

آشکار و برای بیان مقصود و

انتقال معنی انجام می‌گیرد از

آن به تکلم تعبیر می‌شود.

عصاره کلام چامسکی در این نکته نهفته است که ذهن بشر قاعده‌مند است و این بدین معنی است که قوانین و اصول ماقبل تجربه‌ای بر ذهن بشر حاکم هستند که ساخت معنایی جملات را تولید می‌کنند (چامسکی، ۱۹۶۶). «ژرف ساخت خود بواسطه اعمال ذهنی خاصی که در ادبیات جدید، گشتارهای دستوری خوانده می‌شوند - با روساخت مرتبط می‌گردد» (چامسکی، ۱۹۷۲: ۱۷). زبانشناسی مستقل توصیف همه جانبه این استعداد ذاتی است که «دستور جهانی» خوانده می‌شود. البته، خاستگاه این نگرش را می‌توان در فلسفه خردگرای قرن هفدهم دنبال نمود. فلاسفه این سده (دکارت، کوردموی و...) به بررسی ساخت زبان با نگرشی خردگرا پرداختند. نظریه عمومی ساخت زبان^۷ را می‌توان به آنان نسبت داد. حاصل مساعی فکری آنان دستور فلسفی^۸ بود که نه تنها بی‌شبهت به دستور زایشی^۹ نوین چامسکی نیست بلکه منشأ دستور جهانی‌ای است که چامسکی قرن‌ها بعد با نگرشی نوین آن را پایه‌ریزی نمود.

البته، این نکته را نیز نباید از نظر پنهان داشت که از اجزاء زبان، معنا^{۱۱} مورد چالش و عدم توافق بیشتری است تا سایر اجزاء آن. اصوات را می‌توان شنید و مطالعه نمود. آرایش و ترتیب اجزاء کلام در جمله را می‌توان دید و تحلیل نمود. آنچه که چندان مورد توافق زبانشناسان نیست معنی جمله است. زبانشناسان، گاهی، با داده‌های

7- language structure

8- philosophical grammar

9- generative grammar

10- meaning

11- standard theory

12- extended standard theory

3- revised extended standard theory

4- trace

زیایی^{۱۵} است چرا که از این توانایی خاص بشر «برای بیان افکار و اندیشه‌های نو و همچنین فهم عبارات کاملاً جدید» (چامسکی، ۱۹۷۲ و ۶) در تعاملات اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همین نحوه نگرش را بشیوه‌ای کاملاً مشابه در فلسفه دکارت (چامسکی، ۱۹۶۶) نیز می‌توان دید. دکارت نیز بفرنج بودن و پیچیدگی نظام زبان را از کیفیات خاص ذهن بشر می‌داند.

دکارت با تجزیه زبان به گروه^{۱۶}، بعنوان واحد دستور^{۱۷} به دستور فلسفی دست می‌یابد. دستور فلسفی - منطقی دکارت شامل طبقات واژه^{۱۸} و تصریفهاست^{۱۹}. در همین راستا، دکارت در نظریه port-royal چنین بیان می‌کند که «یک گروه معادل با یک تصور پیچیده^{۲۰} است و یک جمله به گروههایی تجزیه می‌شود تا اینکه به سطح واژه می‌رسیم» (چامسکی، ۱۹۷۲، ۱۶). ذکر مثالی که خود دکارت بیان نموده مفید می‌نماید. در جمله خداوند نادیدنی جهان پدیدار را خلق نمود گروه خداوند نادیدنی فاعل جمله و جهان پدیدار را خلق نمود گزاره جمله است. تصور پیچیده جهان پدیدار را خلق نمود خود شامل دو تصور پیچیده جهان پدیدار و فعل خلق نمود می‌باشد. بدینترتیب و ساخت جملات تولید می‌گردد.

در بخش دوم این مقاله درصدد خواهیم بود که با مدد گرفتن از فلسفه خردگرایی قدیم به بحث در رابطه با فطری بودن ژرف ساخت زبان، وجود دستور فلسفی - جهانی و همچنین وجود دستوری زیبا که در ذهن بشر به ودیعه گذاشته شده پردازیم؛ بدان معنی که قواعد سازه‌ای ماقبل تجربه‌ای بر ذهن انسان حاکم است که زبان‌آموزی را نه تنها امکانپذیر بلکه بسیار سهل و آسان می‌نماید. وجود این اصول و قواعد سازه‌ای پیشین‌بنیاد به امور پراکنده موجود در ذهن نظام می‌بخشد؛ چرا که بخشی از ویژگی ذاتی و فطری ذهن بشمار می‌رود. ذهن بشر این استعداد ذاتی را دارد که به مفاهیم و تصورات پراکنده ذهن، ساخت بدهد و آنها را سازماندهی کرده و بهم‌دیگر مرتبط نماید و از آنها تصورات و تصدیقات جدیدی بسازد که قبلاً در ذهن وجود نداشته است. بنابراین، براساس این توانایی فطری، تفکر و استدلال و تکلم ممکن گردیده و استفاده از زبان در زندگی اجتماعی میسر می‌شود.

بعنوان مثال، انسانها تصوری از مفاهیمی همچون آب، سرما و یخ بستن در ذهن دارند. این تصورات قبل از هر گونه تفکر و یا تکلم بصورت اموری پراکنده از طریق

تجزیه وارد ذهن می‌گردند. اما، زمانی که فرد اراده می‌کند، ذهن وی این امور پراکنده را بهم‌دیگر ربط داده و از آنها تصدیق «سرما باعث یخ بستن آب می‌شود» را می‌سازد.

اکنون، اگر بتوان اثبات نمود که برخی از تصدیق‌هایی که ذهن صادر می‌کند فطری و ماقبل هر گونه تجربه است، فطری بودن ساخت زبان خودبخود بدیهی تلقی خواهد شد. در این مورد حتی وجود یک تصدیق ذهنی برای اثبات مدعای فطری بودن دستور زبان کفایت خواهد نمود.

عموماً، فلاسفه خردگرا، و خصوصاً، زبان‌شناسان خردگرا عقیده دارند که اگر غیر از این بود، یعنی اصول و مفاهیم آغازین و ماقبل تجربه‌ای در ذهن و نهاد بشر بودیعه نهاده نمی‌شد، معرفت بشری عقیم می‌ماند و امکان شناخت خود و واقعیت هستی هیچگاه میسر نمی‌شد. در تایید این گفته، نقیب زاده (۱۳ و ۱۳۷۲) چنین اظهار می‌دارد که «خردگرایی بر دو اصل تکیه دارد: یکی آنکه خرد انسان، دارنده و شناسنده مفاهیم و اصلهایی است که هم از آغاز در نهاد وی سرشته شده‌اند. دیگر آنکه بکار بردن این مفاهیم و اصله‌ها امکان شناخت واقعیت هستی را به انسان می‌دهد. زیرا واقعیت حقیقی جهان واقعی نیز تابع این مفاهیم و اصله‌ها هستند. بسخن دیگر، هم اندیشیدن بر بنیاد این مفاهیم و اصله‌هاست و هم واقعیتی که اندیشه درباره آن است». فروغی (۱۳۶۸)، همچنین، در این مورد نظر مشابهی را مطرح می‌کند. وی می‌نویسد که کانت قوه فاهمه یا خرد بشری را مشتمل بر دوازده مقوله می‌داند و معتقد است که «این مقولات معلوماتی قبلی می‌باشند یعنی قالبهایی هستند که عقل در هر چه می‌خواهد حکمی بکند و ترکیبی بسازد اول در آن قالبها می‌ریزد» (ص، ۲۳۸).

هر چند فلاسفه و منطقیون قبل از چامسکی به بررسی این مسئله بطور مستقیم نپرداخته‌اند اما از کلام و نوشته‌های آنان می‌توان چنین برداشت نمود که ذهن بشر قاعده‌مند بوده و ساختهای سازه‌ای ماقبل تجربه‌ای در سازمانبندی آن مستقر گردیده که نطق (اعم از تفکر و تکلم) را در انسان ممکن ساخته است.

بعنوان مثال، کانت معتقد است که هر گونه شناخت در

15-generative	16-phrase
17-grammatical unit	18-word classes
19-inflections	20-complex idea

چهار چوب مقوله‌های ذهنی صورت می‌پذیرد و، در نهایت، به یکی از آنها می‌پیوندد. در توصیف این مقولات باید افزود که این مقولات پیشین هستند بدان معنی که از تجربه اخذ نشده‌اند بلکه در فاهمه وجود دارند و جزء سازنده ساختار فاهمه بحساب می‌آیند.

در نظر کانت قوه فاهمه دارای مفاهیم و مقولات قبل از تجربه است. هر گونه حکم، تصدیق و مرکب تمام خبری بکمک این مفاهیم صورت می‌پذیرد، بدان معنی که، ذهن انسان، آنچنان که در بالا ذکر شد، بمدد این مفاهیم و مقولات، وجدانیات پراکنده و غیر مرتبط (تأثیرات حسی) را همچون مُسند، مُسند الیه یا موضوع و محمول را به همدیگر ربط می‌دهد (کاپلستون ۱۳۶۸) همچنین اشاره گردید که ذهن انسان تصوراتی از آب، سرما و یخ بستن را بصورت اموری پراکنده و بطور مجزا تجربه نموده است. اکنون، بواسطه مقوله کلیت، جمله سرما باعث یخ بستن آب می‌شود توسط ذهن ساخته می‌شود. ذهن، همچنین، تصوراتی مجزا از هوا و سرد بودن را در خود تجربه نموده است و در بیکران خود جای داده است. این بار، با مدد مقوله نسبیت جمله هوا سرد است تولید می‌گردد.

در دو مثال (۱) سرما باعث یخ بستن آب می‌شود و (۲) هوا سرد است بترتیب ساختهای نحوی (فاعل + مفعول + فعل) و (مسند + مسندالیه + فعل ربطی) وجود دارد. ذهن بصورت فطری و ماقبل تجربه می‌تواند این احکام را در قالب مقوله‌های خاص خود ریخته و تصدیق صادر نماید. آنگونه که مشاهده گردید در هر تصدیق ساخت نحوی وجود دارد که در روساخت جملات

* تفکر و تکلم دو حقیقت متمایز

نیستند، بلکه، دو حالت از یک حقیقت واحد می‌باشند. حرکت و فعالیت ذهن بشر آنگاه که بصورت پنهان و در باطن و بمنظور کشف مجهول انجام می‌گیرد، از آن به تفکر یا نطق باطن یاد می‌کنند. اما، زمانی که فعالیت ذهن بصورت ظاهر و آشکار و برای بیان مقصود و انتقال معنی انجام می‌گیرد از آن به تکلم تعبیر می‌شود.

متجلی می‌گردد.

منطق و رابطه آن با نحو، مسئله فطری بودن ساخت نحوی زبان را تا حدی ملموس‌تر می‌نماید. از دیدگاه فلاسفه خردگرا، منطق بمعنی کشف قوانین حاکم بر ذهن است. همچنین، منطق یا نطق باطن است یا نطق ظاهر. نطق باطن عبارتست از نیروی تفکر. اطلاق نطق بر تفکر بدین دلیل است که تفکر در واقع نوعی سخن گفتن است چون تفکر و تکلم هر دو بواسطه ادراکات کلی ممکن می‌گردند. از طرف دیگر، تفکر بمنظور کشف مجهول است، زیرا، در تعریف متداول تفکر چنین آمده است که تفکر یعنی مرتب نمودن امور معلوم برای رسیدن به امور مجهول، تکلم نیز، که نطق ظاهر خوانده شد، بمنظور بیان مقصود، انتقال معنی و تعامل است. از این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که تفکر و تکلم در عین حال که از لحاظ هدف متفاوتند اما هر دو ریشه در قوانین ذهن دارند. اولی کشف مجهول می‌کند و دومی معنی و مفهوم هدفمند را انتقال می‌دهد. در این رابطه، منطق، طریق اندیشیدن بواسطه کشف قوانین ذهن و نحو، طریق تکلم بواسطه کشف همان قوانین را ارائه می‌دهند.

از بحث فوق چنین می‌توان استنباط نمود که اگر بر ذهن انسان قوانین پیشینی حاکم نباشد نه تفکر و نه تکلم هیچکدام صورت نخواهد گرفت، چرا که، زبان بواسطه نحو و واژگان هم ابزاری برای تفکر و هم وسیله‌ای جهت تکلم می‌باشد. در راستای همین گفته‌ها، ویدسن (۱۹۸۴: ۷۰) اظهار می‌دارد که زبان دارای دو نقش است: یکی نقش مفهومی^{۲۱} و دیگری نقش ارتباطی^{۲۲}. «اولین [نقش] فرد را به ابزاری جهت ایجاد ارتباط با محیط مجهول می‌کند، ابزاری برای تصور و تصدیق و تا حدی برای کنترل واقعیت. این [نقش زبان] است که برای تفکر نمودن، مرتب نمودن مفاهیم و گزاره‌سازی بکار می‌رود».

هالیدی (۱۹۷۰) نیز بیانی مشابه با ویدسن را ارائه می‌دهد. وی ذکر می‌کند که «زبان در خدمت انتقال معناست و این یعنی انتقال تجربیات گویشوران از دنیای واقعی آنان که دنیای درونی و ناخودآگاه آنان رانیز دربرمی‌گیرد... در انجام این نقش، زبان، همچنین، به تجربیات شکل می‌دهد و کمک می‌کند تا روش نگرشمان را نسبت به چیزها مشخص نماییم، بطوریکه این روش نیازمند میزانی تلاش فکری است تا آنها را بشیوه‌ای غیر از آنچه که زبان پیشنهاد می‌کند ببینیم» (ص، ۱۴۳).

نقش دوم زبان نقشی تعاملی و بین فردی است که روابط اجتماعی را برقرار و پایدار می‌سازد و شامل نقشهای اجتماعی است که در هنگام ارتباط با هم‌نوع با اجرا گذاشته می‌شود. این نقش زبان بیشتر مورد علاقه جامعه‌شناسان زبان بوده و چندان در اثبات ذاتی بودن زبان به ما کمک نمی‌کند. برخلاف نقش دوم، نقش اول، با در نظر گرفتن آنچه در بالا اشاره گردید، بخودی خود نشان می‌دهد که زبان ماهیتاً فطری است، چرا که، زبان ابزار تفکر است. زبان به تجربیات شکل می‌دهد و آنها را مرتب کرده و در کنار هم قرار می‌دهد تا استدلال انجام شده و تصدیق صورت پذیرد. این همان چیزی است که در بحث منطق یعنی تفکر و تکلم توضیح داده شد. البته، نکته‌ای که باید در اینجا مورد اشاره قرار گیرد اینست که منظور از زبان، الفاظ آن نبوده بلکه تصورات، معانی و مفاهیمی است که در ژرف‌ساخت است و رابطه لفظ و معنی قرار دادی بوده و ذاتی نیست. منظور از زبان، نحو آن است. نحوی که تصورات و تجربیات ما در قالب آن به رشته در می‌آید تا تفکر صورت پذیرد و بواسطه تکلم معانی هدفمند انتقال یابد. بدون نحو، یعنی قوه ساخت معانی زیرین، تکلم و تفکر ممکن نخواهد بود.

همچنین، با تأمل در فلسفه خردگرای باستان می‌توان به ذاتی بودن ساخت زبان پی برد. در نگرش افلاطون، آنچه‌آن که در کتاب جمهوریت^{۲۳} مطرح است، روح انسان با ذوات، که حقیقت واقعی موجودات این جهان را در بر دارد و از ویژگیهای کلیت، جاودانگی و ثبات برخوردار است، آشنا گردیده است. اما روح بدلیل هبوط در جسم و فرو افتادن در آن دچار فراموشی گردیده که با مشاهده موجودات این عالم بواسطه بهره‌ای که از همان حقیقت آسمانی (مثلاً) دارد متذکر می‌شود و آن حقایق را مجدداً بیاد می‌آورد.

راسل (۱۳۷۳) فیلسوف انگلیسی قرن نوزده و بیست نظریه^{۲۴} یا صور^{۲۵} افلاطون را چنین تشریح می‌کند که «این نظریه پاره‌ای منطقی و پاره‌ای مابعدالطبیعی است. پاره منطقی آن بمعنای اسمهای عام راجع است. تعداد زیادی جانور وجود دارد که جمله این گربه است درباره آنها صدق می‌کند. اما منظور از کلمه گربه چیست؟ البته چیزی است غیر از این یا آن گربه خاص. ظاهراً یک جانور از این جهت گربه است که از یک ماهیت کلی، که میان همه گربه‌ها مشترک است، بهره دارد. زبان نمی‌تواند بی اسمهای عام، مانند گربه، عمل کند؛ و پیدا است که این اسمهای بیمعنی نیستند. اما اگر لفظ گربه معنایی داشته باشد، این معنی فلان یا بهمان گربه خاص

نیست؛ بلکه نوعی گریگی مطلق است. که با تولد فلان گربه پدید نمی‌آید و بامرگ آن گربه از میان نمی‌رود. در حقیقت فارغ از زمان و مکان است، ابدی است» (ص ۱۹۲). اکنون زمانیکه فردی گربه‌ای را بعنوان نمونه در عالم طبیعت می‌بیند آن را بیاد آورده و می‌شناسد، چرا که، بیان راسل، ذهن وی با مفهوم گریگی آشناست. معرفت انسان از گربه صرفاً بخاطر آشنایی پیشین وی با کلیت این حیوان است. آشنایی ذهن با کلیات عالم مثل و قدرت یادآوری کلیات بواسطه جزئیات از جانب ذهن، شناخت را، از نظر افلاطون، ممکن می‌سازد (مگی، ۱۳۷۲؛ یگر، ۱۳۷۶).

با اعتقاد به تفکر افلاطون و الگوی معرفت شناختی وی، هرگونه تذکر و یاد آوری مبتنی بر اصل اینهمانی^{۲۶} است. این اصل از اصول پیشین حاکم بر ذهن است که شناخت واقعیات را برای خود ممکن می‌سازد. در اینجا، منظور از اینهمانی خود شناخت شباهت یا عینیت میان جزء واقع در عالم طبیعت و کلیت موجود در عالم صور است.

آنچه که از نوشته‌های افلاطون می‌توان برداشت نمود اینست که در عمل اینهمانی، ساختنی وجود دارد که از لحاظ دستوری مشتمل بر نهاد و گزاره (مسند + مسندالیه + فعل ربطی) بوده و از دیدگاه منطق مشتمل بر (موضوع + محمول + رابطه) است. مجدداً، بیان کانت، بنا بر منطق استعلایی وی، قوه فاهمه دارای مفاهیم و تصدیقات قبل از تجربه است که بکمک آنها هرگونه حکم، تصدیق و مرکب تام خبری ممکن می‌گردد. این بدان معنی است که ذهن انسان بمدد این مفاهیم و وجدانیات بربطی همچون مسند، مسندالیه و رابطه یا موضوع، محمول و رابطه را به همدیگر ربط می‌دهد. بدیگر سخن، هرگونه حکم، تصدیق یا جمله بواسطه این معانی ماقبل تجربه صورت می‌گیرد که بنظر کانت قالبهای ذهن محسوب می‌گردند.

در نظر ارسطو (کاپلستون، ۱۳۶۸) معرفت حقیقی، آنچه‌آن که افلاطون معتقد است، به کلیات تعلق می‌گیرد. اما، این کلیات در عالمی فوق عالم طبیعت یافت نمی‌شود، بلکه، ذهن کلیات را از امور جزئی انتزاع می‌کند^{۲۷} و سپس همان امور انتزاع شده از جزئیات را مجدداً به کلیات اطلاق می‌کند. بعنوان مثال، مفهوم انسان را که مفهومی کلی است از احمد، حسن، علی و... که

23- republic

24-ideas

25-forms

26-identification

27-abstract

جملگی مفاهیمی جزئی هستند انتزاع می‌کند و سپس بطور مجدد آن مفهوم کلی را به تک تک جزئیات اطلاق می‌کند. جملات احمد انسان است، علی انسان است و حسن انسان است، محصول عمل انتزاع می‌باشند.

از بیان ارسطو در مورد شناخت توسط خرد بشری چنین نتیجه می‌شود که در ذهن انسان اصلی نهفته شده که بواسطه آن ذهن انسان قادر به انتزاع کلیات بوده و بمدد همان کلیات قادر به شکل دادن تصدیق یا جمله و یا مرتبط ساختن وجدانیات برباطه (مسند، مسندالیه و فعل ربطی یا موضوع، محمول و رابطه) است. این سطور با این انگیزه و باین امید نوشته شده که بمدد فلسفه خردگرا اولاً بر قاعده‌مند بودن ذهن و، ثانیاً بر ذاتی بودن برخی از ساختهای نحوی^{۲۸} زبان پرتو افکند. در این مقاله چنین بحث شد که بنابر نظر خردگرایان در مورد قانونمندی ذهن بشر، ذهن و عین، عقل و واقع و سوژه یا ابژه تابع قانون واحدی هستند که ببرکت این وحدت قانونمند هستی و ذهن، شناخت واقع بواسطه ذهن ممکن می‌گردد. بعبارت دیگر، قاعده حاکم بر ذهن همان قانون حاکم بر هستی است. بر اساس این قانونمندی است که هستی به اندیشه در می‌آید و اندیشه هستی ممکن می‌گردد.

بر اساس چنین باوری، نخستین فلاسفه خردگرا تلاش خود را مصروف بدست دادن قاعده‌ای برای اندیشه می‌نمایند که این تلاش و مساعی، نهایتاً با ارسطو بشمر می‌نشیند. بعنوان مثال، سقراط و افلاطون نخستین فیلسوفانی بودند که بخوبی دریافته بودند که ذهن در راهیابی به حقیقت بطریقی نیازمند است که او را از خطا و لغزش باز دارد. این دو فیلسوف برجسته هر چند در تدوین چنین آلتی یا دستوری توفیق نیافتند، اما، اولاً، نخستین کسانی بودند که به اهمیت چنین امر مسلمی پی برده بودند، ثانیاً ذهن نوابغ زمانه خود را متوجه این موضوع نمودند و ثالثاً شالوده آن را پی ریختند؛ شالوده‌ای که در تداوم آن ارسطو شاگرد افلاطون موفق شد تا با کشف قانونمندیهای حاکم بر ذهن، قواعد و دستوری را ارائه دهد که طریق درست اندیشیدن را بیاموزد. این فن دارای چنان دقت و ظرافتی بود که قرن‌ها بعنوان روش اندیشه مورد استقبال مراکز علمی سراسر جهان قرار گرفت. در این دستور مسیری کشف گردید که، اولاً، وجود در تحقق و بالفعل شدن، آن مسیر را طی می‌کند. ثانیاً، ذهن در اندیشه وجود ناگزیر از طی آن مسیر است. در این روش که از آن به منطق یا دستور نطق تعبیر می‌شود نطق اعم از تفکر و تکلم در نظر گرفته شده است. تفکر و تکلم دو حقیقت متمایز نیستند، بلکه، دو حالت از یک حقیقت

واحد می‌باشند. حرکت و فعالیت ذهن بشر آنگاه که بصورت پنهان و در باطن و بمنظور کشف مجهول انجام می‌گیرد، از آن به تفکر یا نطق باطن یاد می‌کنند. اما، زمانیکه فعالیت ذهن بصورت ظاهر و آشکار و برای بیان مقصود و انتقال معنی انجام می‌گیرد از آن به تکلم تعبیر می‌شود. قانونمندی ذهن زمانیکه مجرای تفکر است منطق نامیده می‌شود و مادامیکه مجرای تکلم است از آن به نحو تعبیر می‌شود.

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- دبیر مقدم، محمد. (۱۳۷۸). زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی. سخن. تهران.
 راسل، برتراند. (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه، نجف دریا بندری. کتاب پرواز. تهران.
 فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۸). سیرحکمت در اروپا. مروی. تهران.
 کاپلسون، فردریک. (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه یونان و روم. ترجمه، مجتبی. سروش. تهران.
 مگس، برایین. (۱۳۷۲). فلاسفه بزرگ. ترجمه. عزت الله فولادوند. خوارزمی. تهران.
 نقیب زاده، میر عبدالحسین. (۱۳۷۲). درآمدی به فلسفه. چاپ دوم. ظهوری. تهران.
 نیومایر، فردریک جی. (۱۳۷۸). جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی. ترجمه، اسماعیل فقیه. نشرنی. تهران.
 یگر، ورنر. (۱۳۷۶). پایدیا. ترجمه، محمدحسن لطفی. آزاده. تهران.

English References

1. Chomsky, N. (1966). *Cartesian Linguistics*. NEW York: Harpen and Row.
2. Chomsky, N. (1972). *Language and Mind*. Enlarged edition. Harcourt Brace Javanovich, Inc.
3. Halliday, M.A.K. (1970). *Language structure and language function*, in Lyons, J. (ed). (1970).
4. Lyons, J. (ed). (1970). *New Horizons in Linguistics*. Harmondsworth: penguin.
5. Newmeyer, F. (1966). *Generative Linguistics: A Historical Perspective*. London: Routledge.
6. Sussure, F. de. (1966). *Course in General Linguistics*. (Trans). Wade Baskin. New York: Mc Graw-Hill.
7. Widdowson, H.G. (1984). *Explorations in Applied Linguistics* 2. Oxford University Press.

مفهوم طبیعت
 اثر: آلفرد نورث وایتهد
 ترجمه: ابوالفضل حقیرری قزوینی
 (متن انگلیسی و فارسی روی یک لوح نشرده) بها: ۱۰۰/۱۰۰۰ ریال
 تلفن ۴۱۱۰۳۵۹

* * *